اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد بحثی که ایشان مطرح فرمودند ، البته همین مشکل بحث‌های فرضی هم هست ایشان مطرح فرمودند این است که اگر شک بکنیم در اینکه آیا به اصطلاح قصد قربت شرط هست یا نه مقتضای اصل عملی چیست ؟ عرض کردیم که خوب ایشان یک مقدمه‌ای چیدند که آیا بین محصلات عقلیه و محصلات شرعیه فرق است ، چون گفته شده که اگر شک در محصل از شرعیات باشد برائت جاری می‌شود در عقلیات اگر باشد اشتغال جاری می‌شود این بحث را ایشان این طوری مطرح کردند و خوب این را هم نتیجه گرفتند که نه فرق نمی‌کند در هر دو یکی است .**

**بحث دومی را ایشان مطرح فرمودند که در ما نحن فیه آیا اگر می‌خواهد محصل باشد شک در محصل ، محصل چیست ؟ یعنی محصل برای به حساب ، یک دفعه محصل مثلا عنوان صلاتی است مثلا اقم الصلاة شک در این است که اصلا عنوان صلاتی صدق می‌کند یا شک در ملاک است یعنی این صلاة دارای ملاک هست یا نه ، یک دفعه شک در این است که اصلا این عملی که من انجام می‌دهم این امساکی را که انجام می‌دهم بدون قصد قربت این اصلا عنوان صوم را پیدا می‌کند ؟ ایشان این را مفروغٌ عنه گرفته که این نمی‌شود یعنی این شک در محصل نیست عرض کردم فرق نمی‌کند ، ایشان شک در محصل و شک در عنوان را مثل غسل و طهارت گرفتند که اگر طهارت باشد شک در محصل است اما اگر در غسل باشد عنوان است برائت جاری می‌شود نه فرقی نمی‌کند در آنجا هم گفتند اگر شک بکنیم که آیا غسل محقق می‌شود یا نه عصر را انجام بدهیم تا مسلما غسل محقق بشود .**

**لکن خوب حالا بنا بر این مبنا پس بنا بر این یک دفعه شک در محصل است یعنی محصل به اصطلاح آن چیزی را که شارع خواسته است آن چیزی را که شارع خواسته است ایشان شک در محصل را به سه بخش تقسیم می‌کند ، یک دفعه هم شک در عنوان است یا به اصطلاح ایشان شک در سبب و مسبب ، سبب مثل صلاة مسبب هم مثل نهی عن الفحشاء و المنکر ، سبب مثل عنوان امساک ، مسبب هم به اصطلاح تقوی ، بلکه در غیر آن ، لعلکم تتقون .**

**حالا فرض کنید مثلا شک می‌کند که آیا باید جواب سلام را با قصد قربت بدهد رد تحیه با قصد قربت باشد یا نه حالا فرض کنید این جوری است حالا غیر از آن مثال‌هایی که زدیم اینجا چرا شک در محصل است با اینکه ظاهرش رد تحیه است دیگر . بگوییم بله از آیه‌ی مبارکه‌ی دیگری استفاده می‌شود که هدف اساسی از بعثت همه‌ی انبیاء قیام الناس بالقسط است و لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان تمام این انبیاء آمدند لیقوم الناس بالقسط این ملاک است ، ملاک یقوم الناس بالقسط اساسش این است .**

**آن وقت اگر جواب سلام را با قصد قربت داد این قیام الناس بالقسط می‌شود ، بدون قصد قربت داد شک می‌کند که آیا این ملاک پیدا شد یا نه اینجا اشتغال جاری می‌شود ، دقت فرمودید ممکن است ملاک را از همان عنوان خود دلیل در بیاوریم مثل کتب علیکم الصیام لعلکم تتقون یعنی ملاک را یا ان الصلاة تنهی عن الفحشاء والمنکر و ممکن است از یک دلیل عام در بیاوریم آن هم ممکن است از یک دلیل عام مثل لیقوم الناس بالقسط ... ملاک .**

**البته مرحوم نائینی شک در ملاک را قبول نکرد گفت اگر قبول بکنیم آیا جای اشتغال است یا جای برائت است ایشان می‌خواستند بگویند که اگر قبول بکنیم جای اشتغال است شک در محصل که آیا این نماز محصل ملاک هست یعنی نهی عن فحشاء والمنکر می‌کند این امساک محصل هست یعنی تقوا درست می‌کند یا نه ؟ در اینجا قاعده‌ی اشتغال جاری می‌شود باید قصد قربت را انجام بدهد ، ایشان خلاصه‌ی حرفش این است .**

**یک اشکالی کردند البته می‌گویم یک مقداری از مطلب خارج شدند ، خلاصه‌ی اشکال این است که بله اگر تعلق گرفت تکلیف به خود عنوان دیگر آنجا معنا ندارد که اشتغال جاری بشود مثلا عنوان اقم الصلاة اقیموا الصلاة درست است سبب نهی عن الفحشاء یا قربان کل تقی است اما تعلق امر به خودش گرفته است و اما اگر تعلق امر به مسبب گرفت یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله اصلا امر تعلق گرفت به خود اتقی ، در آنجا عنوانش فرق می‌کند اگر به مسبب گرفت آن شک در محصل می‌شود ، اگر به سبب گرفت شک در محصل نمی‌شود . نگاه می‌کنیم تعبیر امر را صیغه‌ی امر را ، این در ملخص کلامی که در ان قلت ایشان گفتند ، یک مقدار کلام ایشان طولانی شده و بالاخره چون این کتاب‌های چاپ قدیم هم عنوان نمی‌زنند جدا نمی‌کنند ، ویرایش‌هایش یک کمی غلط دارد به قول معروف ، یعنی درست نیست ، غلط یعنی ویرایش درستی ندارند گاهی عبارت‌ها مشوه می‌شود که اصلا مطلب کجا هست .**

**بعد ایشان فرمودند قلت : يرد على ذلك. أولا : انه لا فرق في باب الأسباب والمسببات بين تعلق التكليف بنفس المسبب أو تعلقه بالسبب ، البته عرض کردم این مبنا که ایشان گفتند لا فرق روی این مبنا که اصولا تکالیف شرعیه از قبیل مسببات تولیدی هستند روی این مبنا ، این مبنا را قبول بکنیم ایشان بعد تقدم سابقا بعد هم من شرح می‌دهم دیگر اینجا چون عبارت ایشان خیلی بد است مجبورم یک مقداری عبارت ایشان را بخوانم .**

**یعنی ایشان می‌گوید فرق ندارد بین اینکه به سبب بگیرد بگوید اقم الصلاة یا بگوید مثلا لا تقرب الفحشاء و المنکر مثلا ، نهی عن الفحشاء و المنکر را متعلق خطاب قرار بدهد فرقی نمی‌کند چرا چون مفروض این است که اگر امر به سبب خورد سببی که به این عنوان است سببی که معنون است به عنوان نهی عن فحشاء نه سبب مطلقا**

**لأنه لايكون السبب بما هو فعل جوارحي متعلق التكليف ، بل هو معنون بمسببه التوليدي ، البته عرض کردم من بعد توضیح می‌دهم می‌خواهید الان توضیح بدهم .**

**ببینید آقا ایشان در این صفحه‌ای که ما هستیم 167 است در صفحه‌ی 165 فرمودند :**

**انه لا فرق في المحصلات ، بين ان تكون مسبباتها من الواجبات الشرعية كالطهارة بالنسبة إلى الغسلات ، أو كان من الملاكات ومناطات الاحكام والمصالح التي تبتنى عليها ، بناء على كونها من المسببات التوليدية ، یعنی اگر گفتند صلاة بخوان مراد صلاة نیست مراد نهی از فحشاء است مثل اینکه بگویند ورقه را بسوزان مراد ورقه ، آدم که کارش سوزاندن ورقه که نیست ، ورقه را در آتش می‌اندازد ، نماز هم از این قبیل است . نماز برای اینکه نهی از فحشاء درست بکند ، صوم از این قبیل است که تقوی درست بکند دقت کردید ، متوجه شدید چه می‌خواهند بگویند ایشان ، پس ایشان البته بعد می‌گوید ، بناء على كونها من المسببات التوليدية وان منعناه سابقا أشد المنع ، قبول نکردیم ، حالا دارد می‌گوید بناء بر اینکه ، معلوم شد ؟ این دو سه صفحه است این مبتنی است بر یک فرضی که ایشان منعناه اشد المنع ما با اینکه اشد المنع کردیم اما اگر قبول کردیم این قلت ایشان روی قبول است ها ، یعنی ، این معلوم شد ؟**

**می‌گویم خود من هم امروز گیر کردیم خدایا چرا این جوری صحبت می‌کند ایشان مخصوصا یک الحاصلی بعد دارد که دیگر بدتر صفحه‌ی بعد می‌آید 168 ، یک تحصل من جمیع ، این تحصل من جمیع ما ذکرناه از صفحه‌ی 165 تا اینجاست . یعنی تحصل من جمیع ما ذکرناه این برای صفحه‌ی آینده است کلام ، این چون دیدم عبارتش خیلی مشوه است گفتم برای شما ، چون عرض می‌کنم اینها بد نوشته شده است و اصولا به نظر من عرض کردم یک دفعه‌ی دیگر هم نمی‌دانم در این بحث گفتم یا نه ، نظرم این بود که اگر می‌شد این کتاب فوائد تلخیص می‌شد شاید از کفایه برای درسی بودن بهتر بود خوب نوشته فوائد قشنگ است اما خوب بحث‌های زیادی دارد ، مثلا این بحث کلا برداشته بشود این قلت ، قلت ، خوب وقتی که شما اشد المنع منع کردید معنا ندارد که باز روی مسبب تولیدی بحث بکنید، معلوم شد ؟ این قدر از وقتتان را بگیرید روی**

**بله اگر مسبب تولیدی شد فرقی نمی‌کند به مسبب بخورد یا به سبب بخورد ، فرقی نمی‌کند ، فرقی نمی‌کند بگوید ورقه را بسوزان یا بگوید ورقه را در آتش بیانداز اگر از قبیل مسببات تولیدی شد فرقی نمی‌کند بگوید اقم الصلاة یا بگوید اتقوا الله ، بگوید صوموا یا بگوید اتقوا الله فرقی با هم نمی‌کند یکی است این در قلت می‌خواهد این را بگوید این را می‌گوید روی مبنا که آن جزو مسببات تولیدی باشد و ان منعناه اشد المنع دقت فرمودید ؟ ما این مطلب را منع کردیم اگر**

**لذا من معتقدم که کل این مطلب ایشان از جاهایی که باید حذف بشود دو سه صفحه اینجا ، حرف‌ها ، این بحث فرضی است دیگر بحث علمی فرضی و عرض کردیم بحث‌های فرضی علم نیست تصورات و تخیلات است دیگر ممکن است طرف**

**یکی از حضار : اگر بخواهیم اینها را بحث بکنیم ادبیات هم ندارد باید همین طوری در فرضیات بروید**

**آیت الله مددی : باید فرضیت ندارد و روی حد ، اصلا معلوم نیست کسی هم که قائل به مسببات تولیدی باشد باز این حرف‌ها را بزند آخر می‌گوید این طور نیست حالا شما می‌گویید من که قائل نیستم اگر قائل باشم ، خوب آن آقایی که قائل است ممکن است این حرف‌ها را نزند اصلا دقت فرمودید ؟ و لذا اینها به تصورات اشبه است و اصولا علم نیست ، علم حقیقتش تصدیق است اینها تصدیق نیستند دقت می‌کنید ؟**

**من چون دیدم عبارت خیلی مشوه است حتی ذهن من را هم مشبه کرد بعد یادم آمد که حالا امروز مثلا آن عبارت سابق را سه چهار روز پیش خواندیم برگشتم به عبارت سابق دیدم حالا حل شد مشکل حل شد این ان منعناه اشد المنع ما قبول نکردیم ، حالا اگر قبول کردیم ، اگر قبول کردیم می‌گوییم فرقی نمی‌کند تکلیف بخورد به اسباب یا به مسببات ، مثل این می‌ماند فرقی نمی‌کند تکلیف بخورد به اینکه ورقه را در آتش بیاندازد ، این طوری است دیگر ، یا بگوید این را بسوزان فرقی نمی‌کند چون در سوزان هم با ورقه یعنی بیانداز در آتش یعنی اینکه بسوزد .**

**ایشان می‌خواهد بگوید انداختن در آتش عنوان سوزاندن است ، روشن شد ؟ لکن قبول نکردیم اگر قبول بکنیم این طور است ، اگر از مسببات تولیدی باشد .**

**لأنه لايكون السبب بما هو فعل جوارحي ، یعنی نماز به عنوان نماز ، متعلق التكليف ، بل هو معنون بمسببه التوليدي يكون متعلق التكليف ، فليس الامر بالغسل بما هو هو وبما انه اجراء الماء على المحل مطلوبا ، بل بما انه افراغ للمحل عن النجاسة الذي هو عبارة عن الطهارة وقع متعلق الطلب.**

**البته اینها عرض کردم ایشان این جور می‌فرمایند یک کسی ممکن است بگوید مسبب تولیدی نه آقا غسل بما هو غسل مطلوب است کما اینکه گفتند الوضوء غسلتان و مسحتان . کما اینکه گفتند آقا در آیه‌ی مبارکه گفته و ان کنتم جنبا فاطهروا ، از آن طرف در آیه‌ی دیگر گفته الان ان تغتسلوا پس غسل و طهارت یکی است حالا کسی گفت غرض این مطلبی که ایشان می‌گویند که غسل بما هو غسل نیست باید ، نه ظاهر آیه‌ی مبارکه یعنی طهارت ، تحصیل طهارت با غسل یکی است هیچ فرقی نمی‌کند فاطهروا یعنی اغتسلوا چون در آنجا گفت ولا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا ، هر دو به کار برده شده است .**

**و عرض کردیم اصلا در باب غسل هم عده‌ای معتقدند جزو عبادیات نیست عرض کردیم عده‌ای معتقدند از اهل سنت عبادی آن چیزی که معقول المعنا نیست ، خوب غسل که معقول المعناست بدن را می‌شوید خوب تمیز می‌کند این که معقول المعنا هست ، پس این مطلبی که ایشان گفته که فرقی نمی‌کند بله و من هنا قیل ، این که خیلی زیادی در زیادی است دیگر نمی‌خوانیم .**

**بعدش آن آقا فرمود کما اذا شک فلان بعد فرمود : وهذا بخلاف ما إذا تعلق در ان قلت ، فانه يكون حینئذ للسبب بماله من الاجزاء والشرائط حيثيتان : حيثية دخله في حصول الملاك ، وحيثية تعلق التكليف به ، در حیثیت دخل در حصول ملاک خوب اشتغال جاری می‌شود چه می‌دانیم ملاک حاصل شد یا نه ، اما حیثیت تعلق التکلیف به شک در تعلق تکلیف کردیم می‌شود برائت لذا دو حیثیت دارد یکی برائت یکی اشتغال .**

**والبرائة وان لم تجر فيه من الحيثية الأولى لأنها ليست جعلية بل هي واقعية تكوينية ، الا انها تجرى فيه من الحيثية الثانية ، این در ان قلت بود بعد مرحوم نائینی یک جوابی هم از این می‌دند که دو تا حیثیت دارد و برائت جاری می‌شود .**

**وثانيا : هب ان هناك حيثيتين ، ببینید همه‌اش فرض اندر فرض است هب فرض کن حالا خیلی خوب ، ان هناک حیثیتین ، الا ان إحدى الحيثيتين تقتضي الاشتغال ، چون آن حیثیتی که در حصول ملاک باشد ، والأخرى لا تقتضيه ، آن وقت یک قاعده‌ای ایشان می‌گذارند اگر دو تا حیثیت جمع شد یکی مقتضی بود ، یک لا مقتضی بود آن که مقتضی بود مقدم است ، دقت کردید ؟ ومن المعلوم : ان ما ليس له الاقتضاء لا يمنع عن اقتضاء ما فيه الاقتضاء ، فلو اجتمع في شيء واحد جهتان : جهة تقتضي الاشتغال ، وجهة تقتضي البراءة ، فالاعتماد على الجهة التي تقتضي الاشتغال ، لان عدم المقتضى لا يمكن ان يزاحم ما فيه المقتضى. این باز خود ایشان**

**واما دعوى : باز یک فرض دیگر ، و اما دعوی : ان مقتضى اجراء البراءة عن تعلق التكليف بالسورة ، مقتضایش این است ، هو ان المجعول الشرعي وما هو المحصل هو خصوص الفاقد للسورة ، یعنی می‌گوید شما اگر برائت جاری کردید چون مفروض این است که نمازی را که می‌خواهید بخوانید که ملاک درست کند نهی از فحشاء ، حالا که برائت از سوره جاری کردن است از وجوب سوره پس آن نمازی که این ملاک را درست می‌کند فاقد است اگر برائت آمد ، اگر برائت آمد آن ملاک فاقد است یعنی آن ملاک قائم است به نمازی که درش سوره نیست محصل خصوص فاقد للسورة ، فلا يبقى مجال لدعوى دخل السورة في الملاك حتى تكون هذه الحيثية مقتضية للاشتغال ، بل هذه الحيثية تنعدم ببركة اجراء البراءة في الحيثية الأخرى در حیثیت دیگری**

**این دعوی ساقطةٌ ، این مطلبی که ایشان گفت البته یک شرحی داده ایشان ما هم این مطالب را تصادفا تازگی اخیرا گفتیم لکن عبارت ایشان مغلق است عبارت بنده واضح است**

**فهي في غاية السقوط ، چون مطلب علمی است بد نیست از جهت علمی بودنش من بخواهم عرض بکنم ، لابتنائها على اعتبار الأصل المثبت ، چون لازمه‌اش اصل مثبت است ، الذي لا نقول به ، إذ لا فرق في الأصل المثبت ، بين باب اللوازم یعنی به حساب معلولات ، والملزومات ، که علل باشد وبين باب الملازمات، ملازمات هم همینطور است .**

**وبعبارة أخرى : كما أن اثبات الحكم الشرعي المترتب على اللازم العقلي أو العادي لمؤدى الأصل المثبت ـ كاثبات الآثار المترتبة على انبات اللحية ، آثاری که بر انبات لحیه است ظاهرا انبات درست نباید باشد ، انبات یعنی رویاندن نه روییدن مراد است نبات لحیة باید باشد ما نمی‌خواهیم ریش را در بیاوریم که خودش ریش در می‌آید به نظرم انباتش هم البته حواسش خوب بوده الحمدلله خوب چاپ کردند چون اثبات و انبات شبیه همدیگر نوشته می‌شود یکی را اثبات نوشته یکی را انبات نوشته ، خوب نوشته اما ظاهرا درست نباشد باید نبات باشد .**

**یکی از حضار : فاعلش خداست .**

**آیت الله مددی : اصلا نه ، خوب انبات نیست انبات به آن نمی‌گویند نبات لحیه ، سبز شدن لحیه به اصطلاح ، حالا به هر حال خیلی دعوا نکنیم ملا نقطی خیلی باز اشکال در اشکال ملا نقطی نشویم .**

**كاثبات الآثار المترتبة على انبات اللحية الملازم للحيوة ، یعنی اگر شما گفتید زید تا دو سال پیش زنده بود پس الان هم زنده است پس اگر الان زنده است ریش درآورده چون دو سال پیش 18 سالش بود الان می‌شود 20 سال ریش درآورده دیگر نمی‌توانیم اثبات ریش داشتن را بکنیم مثلا یک اثری است متعلق باشد به ریش داشتن آن را نمی‌توانیم اصل مثبت است . البته عرض کردیم این اصل مثبت بنا بر اینکه اصول عملیه باشد برای اینکه امارات باشد قبول می‌کنیم .**

**كذلك لو ترتب جعل شرعي على جعل آخر ، اگر ترتب ، این ملازمات است ، أو نفى جعل آخر وكان مؤدى الأصل اثبات أحد الجعلين أو نفيه ـ كما فيما نحن فيه ـ لا يمكن اثبات ذلك الجعل الشرعي الا على القول بالأصل المثبت ، ببینید ایشان می‌خواهد چه بگوید ، می‌خواهد بگوید شما می‌آیید می‌گویید ما برائت جاری می‌کنیم ، برائت برای چه ؟ برائت برای اینکه آیا سوره واجب است یا نه خوب می‌گوییم اصل برائت است عدم وجوب ، حالا از آن طرف هم می‌گویید اگر شک در محصل شد اشتغال است اینطور می‌گوییم ، می‌گوییم حالا که برائت جاری شد پس اینطور می‌گویید نمازی که بدون سوره است محصل ملاک است ، دقت کردید ؟ نمازی که بدون سوره است این محصل ملاک است ، حالا که محصل ملاک شد پس دیگر اشتغال جاری نمی‌شود روشن شد ؟ این اشکال این بود .**

**ایشان می‌گوید شما با برائت نمی‌توانید بگویید محصل ملاک است ، دقت کردید ؟ شما فقط می‌توانید بگویید برائت واجب نیست ، شما با برائت می‌توانید بگویید واجب نیست ، سوره واجب نیست اما نمازی که فاقد سوره است این هم محصل ملاک است که اگر شک در محصل شد اشتغال نه اشتغال نمی‌آید دیگر این محصل ملاک فاقد سوره است این می‌گوید اصل مثبته راست می‌گوید مطلب ایشان ، ما این را در کجا گفتیم رد بر خود نائینی رحمة الله علیه .**

**مرحوم نائینی فرمودند فرق بین برائت عقلی و شرعی ، اگر یادتان باشد همین تازگی گفتیم ، برائت عقلی قبح عقاب بلا بیان است لازمه‌اش نفی حکم ظاهرا است ، برائت شرعی نفی حکم ظاهرا است ، لازمه‌اش عقاب ندارد ، لازمه‌اش نفی عقاب است . ما عرض کردیم این مطلب ایشان در یک طرفش این شبیه همین بحث است دقت کردید ، عرض کردم من شبیه همین بحث ایشان را من خودم به ایشان اشکال کردیم این شبیه این بحث است .**

**اگر شما برائت شرعی را قبول کردید ، حدیث رفع را قبول کردید ، مفادش نفی حکم ظاهر هم شد ، خوب اگر نفی حکم شد دیگر عقوبت ندارد خوب ، این را می‌شود قبول کرد . اما اگر گفتیم نفی عقوبت ، عقوبت نداریم پس نفی حکم ، این لازم ندارد ، این همینی است که اینجا دارد شبیه این مطلب ، روشن شد ؟**

**این مطلبی که ایشان گفته لذا عرض کردم نکته‌ی علمی دارد باید بخوانم با اینکه قبولش نداشتم ، یعنی جایش اینجا نیست اما مطلب ایشان درست است دقت کردید ؟ این یک مطلبی است که ما به خود ایشان هم اشکال کردیم ، یعنی شما می‌توانید بگویید سوره واجب نیست با برائت اما اثبات بکنید فاقد سوره هم محصل ملاک است این را نمی‌توانید بگویید این اصل مثبت می‌شود دقت کردید ؟ این مطلب ایشان درست است .**

**شما نمی‌توانید ، شما فوقش می‌توانید بگویید نمازی که فاقد سوره است آن واجب این است حالا سوره درش باشد یا نباشد مهم نیست واجب بلا سوره هم واجب است اما محصل ملاک دقت کنید ، تکلیف خورده به بقیه‌ی اجزاء حالا اگر قبول بکنیم تکلیف خورده به بقیه‌ی اجزاء پس فاقد سوره محصل ملاک است ، پس اگر محصل ملاک شد شک در ملاک نداریم لذا اشتغال جاری نمی‌شود دقت کردید ؟ مرحوم نائینی می‌خواهد ، این نکته درست است این نکته‌ی ایشان درست است ، این نکته‌ی ایشان ، این چرا چون جزو به حساب ملازمات است این ملازمات را شما با اصل عملی نمی‌توانید اثبات بکنید ، با اصالة البرائة نمی‌توانید بگویید فاقد سوره محصل ملاک است پس ما شک در محصل نداریم اشتغال جاری نمی‌شود روشن شد ؟ این مطلب ایشان درست است و لکن اصل خود مطلب ایشان غیر درست بود و این یک مطلبی است حالا من نمی‌دانم وارد بشویم یا نه اصلا**

**عرض کردیم یک بحثی که آقایان دارند در مرحوم شیخ هم دارد تعارض اصول را اینها مطرح کردند مثل فرض کنید مثلا استصحاب با قاعده‌ی سوق مسلم ، مثلا استصحاب با قاعده‌ی تجاوز این دو تا با هم تعارض دارند ، مرحوم شیخ اینها را مطرح کرده در آخر بحث استصحاب ، شاید بعضی‌ها هم در مباحث تعارض اصول و ادله و اصول مطرح بکنند بعد از شیخ . علی ای حال یک بحث سنگینی است، یک بحث قشنگی است ، یک بحث مرتبی است یعنی بحث علمی است اینجا در حقیقت یک نوع اگر بخواهیم نکته‌ی فنی‌اش را بگوییم تعارض ما بین دو تا اصل غیر مثبت هستند ، چون عرض کردیم ترتیبی را که آقایان گذاشتند یا قطع پیدا می‌شود یا ظن معتبر که امارات باشد اگر نشد می‌رسد به اصول ، اصول یک اصول مثبت داریم آنها مقدمند ، اصول مثبت اولا**

**یکی از حضار : محرز**

**آیت الله مددی : محرز یا مثبت ، معذرت می‌خواهم اصول محرز یا اصول تنزیلی**

**آنها مقدمند اگر اصول تنزیلی نبود آنها دیگر در رتبه‌ی واحده‌اند ، اصول غیر تنزیلی در همین احکام برائت و اشتغال است این برائت و اشتغال رتبه‌شان یکی است ، چون یا شک در ثبوت تکلیف است می‌شود برائت ، یا شک در سقوط تکلیف است می‌شود اشتغال ، حالا در اینجا ایشان آمده گفته هر دو می‌آیند هم برائت می‌آید هم اشتغال ، حالا این مطلب را شرح بدهیم به نظرم از وقت خیلی خارج بشویم و مخصوصا مرحوم نائینی که اینجا برائت را از راه برائت شرعی وارد شدند من فقط اجمالا عرض می‌کنم آنجا آقایان راه‌های متعدد رفتند من حالا نمی‌خواهم وارد آن راه‌ها بشوم یکی از راه‌هایش حکومت است به این معنا که مثلا می‌گوید لا تنقض**

**شما مثلا در سجده شک در رکوع کردید خوب می‌توانید استصحاب عدم رکوع بکنید ، چون وقتی قائم بودید که رکوع نبود الان هم در سجده هستید استصحاب عدم رکوع یا اصالة عدم الرکوع لکن از آن طرف هم قاعده‌ی تجاوز جاری می‌شود درست شد ، لذا با هم تعارض آن وقت جواب دادند .**

**اینجا حکومت است چرا چون لا تنقض الیقین بالشک ، شما یقین را به شک نقض نکنید ، از آن طرف هم آمده انما الشک فی شیء لم تجزه اذا جزته فشکک لیس بشیء ، پس این شک را برداشت آن لا تنقض الیقین ، دقت کردید ؟ پس شما اصلا شک ندارید این آمد گفت شک ندارید این نحوه‌ی حکومتش این شکلی است ، گفت انما الشک فی شیء لم تجزه این راهی که آقایان رفتند ، عرض کردیم این راهی اجمالا ، خوب راه دیگر هم رفتند که نمی‌خواهم بگویم .**

**اما فرض کنید در جایی که قاعده‌ی سوق المسلم داریم آنجا ندارد که مثلا شک نداریم لو لم یجز هذا لما قام للمسلمین سوق اگر درست نشود مسلمان‌ها بازاری ندارند خوب این هم بر استصحاب مقدم است ، قاعده‌ی سوق بر استصحاب مقدم است شما گوشتی را از قصاب می‌گیرید نمی‌دانید تزکیه شد یا نه اصل عدم تزکیه است ، استصحاب عدم تزکیه .**

**اینجا نیامد گفت لیس لک شکٌ ، اینجا یک حکومت درست می‌کنید ،**

**یکی از حضار : اماریت را**

**آیت الله مددی : اماریت نه سوق مسلمان ، اصل است .**

**یکی از حضار : مثلا فرمودید یک جایش صرف الوجود است یعنی یک طرفش ماند بقیه‌اش جایی ندارد برای این تعارض‌ها**

**آیت الله مددی : آن حالا توضیحاتی بود که ما عرض کردیم در آن ، دقت کردید ؟**

**انما الشک فی شیء ، آنجا دارد فلیس بشیء ، فاذا ، آنجا خیلی ، آنجا را چه کار می‌کنیم .**

**و لذا ما عرض کردیم این مطلبی را که ما گفتیم مطلبی بود که از ورود هم بالاتر بود نه حکومت ، اصولا عرض کردیم و لذا در باب همان قاعده‌ی تجاوز هم در یک لسان دیگر دلیل آمده بلی قد رکعت ندارد شکک لیس بشیء ، بلی قد رکعت ،**

**یکی از حضار : این یعنی اصلا نبین**

**آیت الله مددی : ها یعنی قیام را ندید اصلا .**

**عرض کردیم وقتی آن حالت سابقه را ندید اصلا خود به خود استصحاب جاری نمی‌شود راهی که ما رفتیم این بود ، چون آقایان تبعا للشیخ در اول رسائل فرمود : الشک اما ان لوحظت فیه الحالة السابقة ، این لحاظ را در استصحاب آورد ، ما عرض کردیم تمام اصول عملی درش لحاظ دارد ، با لحاظ اصول عملی عوض می‌شود اگر ،**

**و لذا با تعبیر و لذا ما همیشه عرض کردیم نکته‌ی اساسی لسان تعبیر است ، اگر به شما گفت آقا شما در وقت ذبح آنجا حاضر بودید یعنی اصالة عدم التزکیة جاری می‌شود دیگر به سوق مسلمان نگاه نکن از دست چه کسی گرفتی نگاه نکن ، مثل گوشتی که شما در صحرا پیدا می‌کنید ، اگر در صحرا گوشت پیدا کردیم اصالة عدم تزکیه جاری می‌شود خوب ، اصالة الحل جاری نمی‌شود ، شما گوشتی که از دست مسلمان می‌گیرید اصالة سوق المسلم جاری می‌کنید ، دقت کردید ؟ اما اگر در صحرا بود اگر گفت در وقت ذبح حاضر بودی یکی است هیچ فرق نمی‌کند ، صحرا و بازار و مؤمن و غیر مؤمن یکنواخت می‌شود ، سوق و غیر ذلک یکنواخت می‌شود ، روشن شد چه می‌خواهم ؟**

**لذا ما از این راه وارد شدیم از بلی قد رکعت نه شکک لیس بشیء اما امثال آقایان که از راه شکک لیس بشیء وارد شدند در اینجا قاعده‌اش این بود ، مرحوم نائینی می‌خواهد بگوید اینجا به اصطلاح حیثیت حصول ملاک و محصلیت این حیثیت اشتغال درست می‌کند آن حیثیت اینکه دخیل در تعلق تکلیف است یا نه برائت ، یکی‌اش حیثیت به حساب اقتضای اشتغال دارد یکی لا اقتضاء است نسبت به برائت ، اگر اینطور شد آنکه فیه الاقتضاء مقدم است ، خوب شیخنا شما هم که دلیلتان عبارت از حدیث رفع است ، به حدیث رفع که نمی‌شود تمسک کرد چون حدیث رفع موضوعش ما لا یعلمون ، حیثیت اشتغال یعلم نمی‌شود ، وقتی می‌توانید شما از ما لا یعلمون دست بردارید که یعلم باشد مثل آنجا گفت شکک لیس بشیء دقت کنید می‌خواهم چه بگویم ؟ شما وقتی می‌توانید از ما لا یعلمون**

**دو بحث است یک بحث می‌گوید اصلا حدیث رفع جاری نمی‌شود اینجا خیلی خوب جاری نشد دیگر اصلا ، بحث برائت نگیریم ، جای برائت نیست دیگر اصلا اشتغال است و تمام شد ، یک دفعه می‌خواهید بگویید نه برائت جاری می‌شود در حدیث رفع اما اقتضای اشتغال مقدم است بر او هر دو هم در یک رتبه‌اند مشکل چیست اینجا ؟ اصل تنزیلی مقدم است بر اصل غیر تنزیلی ، اینجا هر دو اصل غیر تنزیلی هستند ، یکی اقتضاء اشتغال دارد یکی لا اقتضاء است ، آن که اقتضاء دارد مقدم است ، خیلی خوب سلمنا این مطلب درست، لکن شما که به حدیث رفع تمسک می‌کنید ، اگر یا حدیث رفع جاری نمی‌شود دیگر بحث برائت نکنید ، فقط اشتغال جاری می‌شود ، اگر حدیث رفع جاری می‌شود وقتی حدیث رفع از آن رفع ید می‌کنیم که یعلمون باشد مثل شکک لیس بشیء .**

**لذا شما این روی مبانی خودتان اصلا این مطالب روشن نیست البته این**

**یکی از حضار : علم اجمالی را علم نمی‌دانید نه ؟ شاید علم اجمالی را چون یعلمون می‌دانند از آن دست برمی‌دارند**

**آیت الله مددی : نه اینجا شک در سقوط است کار به علم اجمالی ندارد چون شک در حصول ملاک است ، محصل است ، تنجیز علم اجمالی نیست ، احتیاط یکی از مواردش علم اجمالی است ، شک در سقوط هم هست ولو علم اجمالی هم نباشد بله غیر از آن است . روشن شد چه می‌خواهم بگویم ؟**

**پس شما یا باید بگویید حدیث رفع جاری نمی‌شود ، بله شما ممکن است بگویید من نگاه کردم به برائت عقلی نه به برائت شرعی بین برائت عقلی و اشتغال لحاظ کردم اینجا اشتغال مقدم است این مطلب ایشان درست است و لذا ان شاء الله سیأتی باذن الله دیگر نمی‌خواستیم وارد بشویم ، در باب اقل و اکثر ارتباطی سه رأی است ، یک رأی این است که در آنجا اشتغال جاری می‌شود ، یک رأی این است که در آنجا برائت جاری می‌شود ، یک رأی این است که آنجا بین برائتین فرق می‌کند ، برائت شرعی جاری می‌شود ، برائت عقلی جاری نمی‌شود یا به عکسش تفصیل بین برائت عقلی و شرعی اینکه آقایان می‌گویند فرق بین برائت عقلی و شرعی چیست یکی‌اش اقل و اکثر ارتباطی است روی بعضی از مبانی ان شاء الله توضیحاتش را خواهیم داد که از نظر ما اصلا اگر فرض اقل و اکثر ارتباطی به آن فرضی که ما گفتیم برائت جاری می‌شود توضیحش در محل خودش .**

**و اما این مطلب ایشان اولا بحث حیثیات مطرح نیست ، بحث لحاظ است . ایشان چون لحاظ را در استصحاب گرفتند اینجا حیثیت گفته حیثیت لحاظ نیست نه ، همین که شما ملاک دنبال ، ولو تعلق التکلیف باقم الصلاة لکن در واقع یعنی نهی عن فحشاء والمنکر اگر نظرتان به نهی عن فحشاء و منکر چون خودش اشتغال می‌آورد چون شک می‌کند اشتغال حاصل شد یعنی نهی از فحشاء و منکر .**

**اگر شما گفتید نه حالا که آمد گفت اقم الصلاة کاری به ملاک ندارد اگر کاری به ملاک ندارد برائت جاری می‌شود این دیگر واضح است ، نکته‌اش هم این نیست که حدیث رفع باشد یا نباشد نکته‌ی عقلی است نکته‌ی عقلائی است همان قاعده‌ی عقلائی که گفتیم این راهی راه آن آقا گفت حیثیة آن هم درست نیست ، این جوابی هم که مرحوم نائینی داد این هم درست نیست ، دیگر اگر ، یعنی در باب اصول عملیه لحاظ بکنید ، قوامش به لحاظ است ، چون در اصول عملیه فرض جهل است ، جهل که شما فرض کردید آن فرض اساسی اصول عملیه جهل است ، شما می‌خواهید یک اصلی را قرار بدهید اصل باید یک لحاظی را بکنید ، نکته‌ای را ببینید مناسب با آن نکته قرار بدهید مناسب با آن ، دقت کنید .**

**مثلا شما در سجده شک می‌کنید رکوع کردید یا نه نمی‌گوید اصل عدم رکوع است چرا چون شما می‌خواهید بگویید که من الان جهل دارم نمی‌دانم مناسب با این حالت شما چیست ؟ یک : شما در نماز هستید ، دو : می‌دانید نماز ترتیب دارد ، قیام دارد ، رکوع دارد ، سجود دارد ، سه : شما قیام و اینها ر ا می‌دانید ، چهار : الان سجود هستید ، مناسب با مجموع حالات چیست رکوع انجام دادید ، بلی قد رکعت. استصحاب نیست ، یعنی لحاظ کرد این شک**

**یکی از حضار : این لحاظ اسم امروزی‌اش چیست ؟**

**آیت الله مددی : لحاظ یعنی این حالت را دیده ، طبق این مناسب با این حالت چه گفته انجام دادن رکوع است ، مناسب با این حالت انجام ندادن رکوع نیست .**

**یکی از حضار : این که عرف همان کار قبل را انجام داده و به اینجا رسیده است .**

**آیت الله مددی : ها یعنی حالت نماز خوب دقت کنید**

**و لذا عرض کردیم چون این ضوابط را ننوشتند ، در اصول عملیه فروض را خوب دقت کنید ، جهل ، اول اولش جهل به واقع است ، چون جهل به واقع دارید شما می‌توانید احتمالات زیادی را فرض بکنید یک فرض واحد ندارید ، ممکن است بگویید بله آقا درست است شما این مطلب ، لکن من نگاه می‌کنم شما قبل از رکوع در مسلم شما به قبل از رکوع نگاه بکنید اگر قبل از رکوع شد می‌شود استصحاب، این می‌آید می‌گوید بلی قد رکعت ، بلی قد رکعت البته عرض کردم این در بلی قد رکعت یک احتمال دیگر هم دادیم بعدها مطلع شدیم که مبنای بعضی از علمای کوفه بوده آن اگر بشود معنای کل حدیث عوض می‌شود حالا دیگر نمی‌خواهم وارد آن بحث بشوم .**

**یکی از حضار : اینقدر ظهور دارد که استصحاب نه که اصلا آدم تعجب می‌کند که چطوری شک کردن که**

**آیت الله مددی : ها گفتن استصحاب معارض با قاعده‌ی تجاوز است**

**یکی از حضار : می‌گوید استصحاب نه ، قبل را رها کن ، درست انجام دادی ، دیگر با این تفصیل و توضیح اصلا چرا باید شک بکنیم که معارض هستند ؟**

**آیت الله مددی : آقایان برداشتند شک کردند ، چرا چون دیدند حالت سابقه**

**بله عرض کردم دو حالت نه چند جور می‌شود فرض کرد چرا چون مفروض جهل است ، مثلا یک دفعه لحاظ این می‌کند می‌گوید آقا شما کار به سابقت نداشته باش ادامه بده نماز را ، ببینید این اصلا تنزیل ، اصلا تنزیل نکرد نگفت رکوع انجام بده ، نگفت به حالت سابقه برگرد ، چرا چون عرض کردم این و لذا می‌شود اصل غیر تنزیلی .**

**در همین مثال واحد سه تا اصل می‌شود جاری بشود ، یک : اصل تنزیلی استصحاب ، اگر قیام را نگاه کرد . دو : اصل تنزیلی رکوع ، قاعده‌ی تجاوز . سه : اصل غیر تنزیلی که نتیجه قاعده‌ی تجاوز است آن که اصلا تو کار نداشته باش رکوع انجام دادی ، قیام انجام دادی، رهایش کن ، تو در سجده هستی نمازت را ادامه بده امضی فی صلاتک ، تصادفا داریم .**

**یکی از حضار : مثل قاعده‌ی سوق مسلم است .**

**آیت الله مددی : سوق مسلم هم همینطور است ، می‌تواند بگوید آقا مگر شما در وقت سر بریدن آنجا بودید ؟ استصحاب می‌شود ، شما از دست مسلمان گرفتید ؟ قاعده‌ی سوق مسلم ، آقا به این کارها کار نداشته باش گوشت را گرفتی برو بخور ، این برو بخور می‌شود اصل غیر تنزیلی نه نگاه می‌کند مزکی است نه غیر مزکی برای شما تعیین وظیفه می‌کند ، این لحاظ مراد این است ، یعنی نه لحاظ کرده دست مسلمان گرفتی نه لحاظ کرده حین ذبح آنجا بودید ، اگر ، دقت فرمودید . این که من می‌گویم لحاظ شما فکر می‌کنید لحاظ یعنی چه مراد این است . ببینید چطور لحاظ کرده با لحاظ اصول عوض می‌شود و لذا تعارض ، روشن شد ؟ چون این مبنا را نگفتند این اولین بار بنده مطرح کردم ، اصلا ، به نظر من خیلی علمی و به مجرد عدم لحاظ کانما اصلا دیگر آن اصل جاری نمی‌شود .**

**مثل همان که من مثال زدم دائما مثل موج ساکن ما موج ساکن نداریم موج حرکت آب است نمی‌توانیم بگوییم موج ساکن است ، همین که حرکت نبود دیگر موج نیست ، همین که ، اصلا قوام اصل به لحاظ است ، همین که لحاظ نکرد همین که گفت بلی قد رکعت ، بلی قد رکعت یعنی من رکوعت را دیدم خوب می‌دانیم که قبل از رکوع قیام است خوب می‌توانست قیام ببیند ، همین که قیام را ندید یعنی استصحاب جاری نیست ، تعارض دیگر ندارد ، دقت فرمودید ؟**

**و لذا یک اشتباه آقایان بین اصول و امارات اینجا را اشتباه گرفتند این در باب امارات درست است ، اگر گفت لحم ارنب حلال است ، گفت لحم ارنب حرام است اینها تعارض دارند ، چون آنجا با لحاظ نیست ، آنجا لحاظ نیست ، آنجا خبر است ، این دو تا با هم تعارض دارند . اینها خیال کردند اگر استصحاب بود یا تجاوز بود با هم تعارض دارند . این مبنا را برای اولین با ما مطرح کردیم که اصولا جای تعارض نیست در اصول .**

**شما اگر آمدید بردید روی باب ملاکات همین که شک در حصول ملاک کردید اشتغال است جای برائت نیست اصلا ، نه برائت عقلی جاری می‌شود و نه برائت شرعی جاری می‌شود ، حدیث رفع را که قبول نکردیم ما ، برائت شرعی را که قبول نکردیم ، حالا بعضی از آقایان معاصر ما برائت عقلی را قبول نکردند برائت شرعی را قبول کردند ، حدیث رفع هم که مشکل داشت سند نزد آنها رفتند روی حدیث حجب، گفتند برائت شرعی با حدیث حجب ، گفتیم حدیث حجب مشکلش خیلی بیش از آن حدیث رفع است ، هر دویشان مشکلات فراوانی دارند ، دقت فرمودید ؟**

**و لذا ما برائت عقلی به این معنا که قبح عقاب بلا بیان ، گفتیم که اصلا آن چون بحث کلامی است گفتیم نه ، برائت عقلی به این معنا چون برائت چند جور می‌شود معنا کرد خود برائت را چند جور ، یکی از معانیش این است که حکم تا به مرحله‌ی وصول به مکلف نرسد منجز نمی‌شود تا حکم منجز نشد موضوع آثار جزائی نمی‌شود .**

**یکی از حضار : حالا اصلا همین تکه‌ی آخرش که شما می‌فرمایید همین هم لازم است در اصول بحث کنیم ؟ چه کاری ما به احکام جزائی داریم ؟ یعنی عقاب اخروی ، بگوییم آقا تکلیف ندارد ، منجز نیست همین جا بس دیگر آن هم نگوییم .**

**آیت الله مددی : آخر چون بعد می‌خواهیم مقام امتثال را بگیریم .**

**آخر عرض کردیم ما در اصول 7 محور را می‌بینیم ، محور هفتم امتثال و عصیان است ، ما می‌گوییم امتثال و عصیان متوقف بر تنجز است اگر تنجز شد امتثال و عصیان معنا دارد اگر تنجز نشد امتثال و عصیان معنا ندارد . دقت کردید ، آن چرا می‌گوییم برای ، چون ما بنا به این گذاشتیم که مقام امتثال را هم در اصول بحث کنیم ، حقیقت امتثال و کیفیت امتثال را بحث کنیم ، اگر به مقام امتثال نرسید ، دقت کنید اگر به مقام تنجز نرسید امتثال ندارد .**

**یکی از حضار : منجز نشد شما تکلیفی ندارید .**

**آیت الله مددی : نه تکلیف داریم ، چرا نداریم ؟ هست تکلیف .**

**یکی از حضار : نه تکلیف منجز**

**آیت الله مددی : ها احسنت .**

**یکی از حضار : نیاز نیست و شما هم نیاز نیست دیگر**

**آیت الله مددی : دیگر وقتی ، ها ببینید تکلیف داریم ، تنجز نرسیده است ، چون تنجز نرسیده موضوع امتثال و عصیان نیست ، نه امتثال صدق می‌کند و نه عصیان ، محور هفتم خود به خود منتفی می‌شود .**

**پس محور اول ، دوم ، سوم ، محور چهارم هم تشریع بود ، پنجم فعلیت بود یعنی ارسال رسل و انزال کتب ، محور ششم هم تنجز بود یعنی وصول به مکلف رابطه‌ای که مکلف با حکم پیدا می‌کند . مرحله‌ی هفتم دیگر در اختیار مکلف بود البته باز هم اختیار مطلق نه ، مرحله‌ی امتثال و عصیان .**

**اصلا لذا ما عرض کردیم مرحوم شیخ گفت مراد نفی مواخذه ، مواخذه مرادش این است یعنی احکام جزائی بار نمی‌شود ، عرض کردیم احکام جزائی که بر عنوان عصیان است تمرد بر نظام است بار نمی‌شود ، احکام جزائی که مترتب بر حکم ، روشن شد ؟ بعد ایشان می‌گوید والحاصل : فتحصل من جميع ما ذكرنا : مراد ایشان از جمیع ما ذکرنا الان صفحه‌ی 168 است ، از آن صفحه‌ی 165 تا اینجا دو صفحه بعد ، دو برگ برگردید ، از آنجایی که گفت أو كان من الملاكات ومناطات الاحكام والمصالح التي تبتنى عليها ، بناء على كونها من المسببات التوليدية وان منعناه سابقا أشد المنع ، ولكن بناء على كونها من المسببات التوليدية يكون حالها بالنسبة إلى الافعال التي تقوم بها حال الطهارة ، شک در محصل است اشتغال این دو صفحه را اثبات اشتغال که برائت نمی‌شود معلوم شد ؟ این تحصل من جمیع ما ذکرنا ،**

**چون می‌گویم خود من امروز در ابتلاء واقع شدم دائما می‌گویم خدایا تحصل به کجا خورد این فایده‌ی تحصل ، این از اینجا از این صفحه‌ی 165 ، و لذا به نظر من کل این مطلب حذف می‌شد خیلی خوب بود ، فقط یکی دو تا نکته‌ی علمی در اثناء ما گفتیم باز خدا رحم کرد ما دو سه تا نکته‌ی علمی گفتیم و الا این محصلی نداشت .**

**ان القول بالاشتغال عند الشك في اعتبار قصد القربة لمكان الشك في حصول الملاك ، یعنی شک در محصل را سه جور ایشان گرفت این قسم اولش است تازه شک در محصل هم ایشان سه جور ، یک : مراد از شک در محصل شک در ملاک ، ملاک پیدا شد یا نه ، نهی عن فحشاء و منکر پیدا شد یا نه ، تقوی پیدا شد یا نه ؟**

**مما لا يرجع إلى محصل ، کلام خودشان هم ، لعدم كون الملاكات من المسببات التوليدية ، چون نیست ، گفت بناء علی کونها اینطور است ، حتى يلزم تحصيلها على المكلف ، بحيث لو شك في حصولها لزمه الاحتياط. هذا إذا كان مبنى اعتبار قصد الامتثال هو حيثية دخله في حصول الملاك ، این اولی .**

**دومی: وأما إذا كان مبنى اعتباره أحد الامرين الآخرين ، یک : ، سه تا احتمال ملاک ، غرض : وهما الغرض بمعناه الاخر ـ أي الغرض من الامر لان يتعبد به العبد ـ ومتمم الجعل به دو مبنا یکی متمم الجعل که خوب ( على ما هو الحق عندنا ) .**

**فان كان منشأ اعتباره هو غرض الامر ، فالذي ينبغي ان يقال عند الشك في ذلك ، هو الرجوع إلى البراءة ، جای اشتغال نیست ، اگر ملاک باشد اشتغال اگر غرض باشد ، للشك في أنه امر لذلك. وقد عرفت فيما تقدم : انه لو امر لذلك يكون الغرض من كيفيات الامر وملقى إلى العبد بنفس القاء الامر ويكون ملزما به شرعا ، كما يكون ملزما بتعلق الامر شرعا ، ويندرج الامر على هذا الوجه تحت الكبرى العقلية ، وهي لزوم الانبعاث عن امر المولى این هم معلوم نیست اصلا غرض به این معنا که ایشان گفته روشن نیست .**

**وحينئذ لو شك في أنه هل كان غرضه من الامر تعبد المكلف به أو لم يكن غرضه ذلك كان الشك راجعا إلى الزام شرعي فينفي بالأصل. می‌توانیم اصل جاری کنیم ، آن وقت ایشان توضیحش می‌دهد .**

**والحاصل : ان الامر يدور ، آن نکته‌ی اصلی این است ، حالا ایشان من خواندم نکته‌ی اصلی این است می‌گوید ما در بحث شک تعبدی و توصلی مرجع شکمان به این است که امر به ذات فعل تعلق گرفته است آیا اضافه‌ی بر ذات فعل قصد امر هم می‌خواهد یا نه ، پس ذات فعل مسلم است ، آن قصد مشکوک است اصل عدمش است روشن شد ؟**

**والحاصل : ان الامر يدور بين الأقل والأكثر ، لاشتراك التعبدي والتوصلي في ، چون تعبدی و توصلی یک امر مشترک دارند ، تعلق الامر بالفعل ، فعلی مراد اینجا یعنی عمل ، امر به عمل تعلق ، چون بالفعل آن که در مقابل بالقوة باشد تعلق الامر باعمل به این عمل تعلق گرفته است .**

**فيكون في التعبدي امر زائد اراده المولى من المكلف. روشن شد ؟**

**وليس المقام من دوران الامر بين المتباينين ، این دوران امر بین متباینین شد همان علم اجمالی است که شما فرمودید احتیاط درست می‌کند درست شد ؟**

**بدعوى انا نعلم أن للمولى غرضا ولكن نشك في أن غرضه من الامر نفس المتعلق أو ان غرضه تعبد المكلف بأمره ، وذلك : لاشتراك التعبدي والتوصلي في تعلق الغرض بالفعل ، فعل یعنی عمل .**

**وفي التعبدي يكون غرض زائد على ذلك ، وهو تعبد المكلف بأمره ، فيكون الامر من الدوران بين الأقل والأكثر.**

**بله نعم يمكن ان يقال : انه بالنسبة إلى فروع التعبد : من قصد الوجه والتميز وغير ذلك ، يكون الأصل هو الاشتغال ، للشك في حصول المسقط المفروض انه غرض ( شک فی حصول المسقط بدون ذلک )، بدون این مطلب شک می‌کنیم .**

**عرض کنم این مطلبی که ایشان فرمود اصل مطلب هم اصلا خوب بود ایشان همین را قرار می‌داد ، حتی در ملاک ، ایشان تصورش این است که فرق بین تعبدی و توصلی این است که در تعبدی یک امر زایدی است در هر دو یک قدر مشترکی هست و آن تعلق امر به ذات عمل، به ذات عمل امر تعلق می‌گیرد ، حالا اضافه‌ی بر او قصد امتثال هم دارد یا نه این امر زایدی است می‌گوییم اصل عدمش است برائت جاری می‌شود روشن شد ؟**

**اما اگر آمدیم گفتیم نه اصلا تعبدی و توصلی ذاتا فرق می‌کند از کیفیات امر است شارع گفته نمازش ، اقم الصلاة لذکری ، صلاة یک خصوصیتی دارد اگر لذکری نباشد ورزش است اصلا با ورزش فرقی ندارد راست می‌شود ، صاف می‌شود نرمش بدنی که آدم صبح انجام می‌دهد ، صلاة یک نوع نرمش است . نمی‌توانیم بگویم امر به صلاة امر به نرمش مسلم خورده مثلا من باب مثال شک می‌کنیم آیا تعبدی**

**اصلا بگوییم تعبدی یک نحو ، این امر واقعی است تکوینی است که شارع کشف می‌کند ، تعبدی یک سنخ اعمالی است که دارای کیفیت خاصی است یک نورانیت خاصی دارد**

**یکی از حضار : همین‌ها را از کجا بدانیم اگر ندانیم همان ورزش است .**

**آیت الله مددی : ها و لذا این بحث بیهوده است ما باید آن را درست بکنیم اول**

**و لذا آن آقا گفت تعبدی یعنی غیر معقول المعنی ، توصلی معقول المعنی ، مثلا تیمم تعبدی است چون معنای درستی دارد شما دست به خاک بزنید . اما غسل مثلا توصلی است چرا چون معقول المعنی است ، جایی که ، و بعد غیر از مساله‌ی معقول المعنی ممکن است اصولا در شریعت مقدسه در این فکر بوده که بعضی از اعمال دارای یک کیفیت و نورانیت خاصی هستند این نورانیتشان اقتضای این می‌کند که شما قصد امر بکنید توجه ، اضافة العمل الی المولی بشود .**

**یکی از حضار : یعنی تقسیم بندی متاخرین به تعبدی و توصلی را قبول ندارید .**

**آیت الله مددی : آها این اصلا روشن شد ؟ یعنی اینکه ایشان می‌گوید این خودش اصل بحث است ایشان می‌گوید در تعبدی و توصلی هر دو به ذات عمل خوردند در تعبدی یک قید زائدی است . ممکن است بگوییم نه .**

**لذا عرض کردم این بحث‌ها به جایی نمی‌رسد چون فرض است ، اگر بگوییم نه تعبدی اصلا ذاتا یک امری است دارای یک نورانیتی است که باید اضافه‌ی به مولی بشود ، آن وقت می‌شود دوران امر بین متباینین ، خودش هم لذا گفت : وليس المقام من دوران الامر بين المتباينين ، خود ایشان ملتفت شد .**

**اگر ما تعبدی را آن جور مطرح کردیم دیگر دوران امر بین متباینین می‌شود دقت کردید ؟ یعنی اصل این مطلب را اگر ایشان از اول این مطلب را می‌گفت از تمام این بحث‌ها بهتر بود ، اگر ما فرضمان در باب تعبدی و توصلی این است امر تعلق گرفته به ذات عمل ، قصد قربت یک قید زائدی است شک کردیم خوب اصل عدمش است ، راحت دیگر این بحث ندارد که ، روشن شد ؟**

**اما اگر گفتیم نه اصلا تعبدی یک امر مبهمی است ما حقیقت آن را نمی‌دانیم ، دارای یک کیفیت خاصی است ، مجرد شستن لباس نیست یک نورانیتی دارد حسابی دارد ، اقم الصلاة لذکری ببینید لذکری ، این عنوان ذکر الله باید درش باشد ، اگر این مطلب مطرح شد می‌شود امر بین متباینین آن وقت جای اشتغال است .**

**من به نظرم به جای آن بحث‌ها این بحث را اگر دنبال می‌کرد این بهتر بود ، این والحاصلی که دارد این نکته‌ی اصلی این است ، تصور ایشان در باب تعبدی و توصلی خوب طبعا ، بعد هم می‌گوید بناء بر اینکه از ناحیه‌ی به حساب متمم الجعل خوب آن هم همینطور است چون ذات عمل ، امر به ذات عمل تعلق گرفته ، شک می‌کنیم به نحو متمم الجعل آمده گفته قصد قربت بکند یا نه اصل عدمش است خوب این هم واضح است ، اگر شما این جور فرض کردید این واضح است که در اینجا اصل عدم تعبدیت است ، توصلی می‌شود ، اصالة التوصلیة جاری می‌شود ، همان اصل معروفی که اهل سنت قائلند که اصل اولی توصلیت است تا تعبدیت ثابت بشود .**

**پس این نکته‌ی اساسی در حقیقت ، البته آن اصلا اطلاق دلیل هم همینطور قائلند یعنی خلاصه‌اش این است که اینها معتقدند هم طبق اصل لفظی ، هم طبق اصل عملی اصالة التوصلیة ...**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**